

مولانا و شعر فارسی

۱۴ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۶:۴۷

مولوی را نمی توان نماینده دانشی ویژه و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا مورخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته ایم. زیرا با اینکه از بیشتر این علوم بهره وافی داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه گر در نوسازی و تکمیل اغلب آنها در جامعه شعرگامهای اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچ یک از اینها نیست، زیرا روح متعالی و ذوق سرشار، بینش ژرف موجب شده تادر هیچ غالبی متداول نگنجد.

شعر فارسی در دوره های پیش از مولانا با طلوع امثال رودکی، عنصری، ناصر خسرو، مسعود سعد، خیام، انوری، نظامی، خاقانی راه درازی سپرده و در قرن هفتم هجری که زمان زندگانی مولوی است، به کمال خود رسیده بود. شعر عرفانی هم در همین دوره به پیشرفت های بزرگ نائل آمده و بدست عرفای مشهوری همچون سنایی، عطار و دیگران آثار با ارزشی مانند حدیقه، منطق الطیر، مصیبت نامه، اسرار نامه و غیره پدید آمده بود.

مولوی را نمی توان نماینده دانشی ویژه و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا مورخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته ایم. زیرا با اینکه از بیشتر این علوم بهره وافی داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه گر در نوسازی و تکمیل اغلب آنها در جامعه شعرگامهای اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچ یک از اینها نیست، زیرا روح متعالی و ذوق سرشار، بینش ژرف موجب شده تادر هیچ غالبی متداول نگنجد.

شهرت بی مانند مولوی بعنوان چهره ای درخشان و برجسته در تاریخ مشاهیر علم و ادب جهان بدان سبب است که وی گذشته از وقوف کامل به علوم و فنون گوناگون، عارفی است دل آگاه، شاعری است درد شناس، پر شور و بی پروا و اندیشه وری است پویا که آدمیان را از طریق خوار شمردن تمام پدیده های عینی و ذهنی این جهان، همچون: علوم ظاهری، لذا یذ زود گذر جسمانی، مقامات و تعلقات دنیوی، تعصبات نژادی، دینی و ملی، به جستجوی کمال و آرام و قرار فرا می خواند. آنچه مولانا می خواهد تجلی خلق و خوی انسانی در وجود آدمیان است که با تزکیه درون و معرفت حق و خدمت به خلق و عشق و محبت و ایثار و شوق به زندگی و ترک صفات ناستوده به حاصل می آید.

هنر بزرگ او بحث و بررسی های دلنشین و جاودانه ای است که به دنبال داستان ها پیش می آورد و اندیشه های درخشان عرفانی و فلسفی خود را در قالب آنها قرار میدهد. داستان بهانه ای است تا بهتر بتواند در پی حوادثی که در قصه وصف شده، مقاصد عالی خود را بیان دارد.

در تعریف تصوف سخنان بسیار آمده است. از (ابو سعید ابو الخیر) پرسیدند که صوفی کیست؟ گفت: آنکه هر چه کند به پسند حق کند و هر چه حق کند او بیسندد. صوفیان ترک اوصاف و بی اعتنایی به جسم و تن را واجب می شمارند و دور ساختن صفات

نکوهیده را آغاز زندگی نو وتولدی دیگر به شمار می آورند.

آغاز شیدایی

تولد دیگر او در لحظه ای بود که با شمس تبریزی آشنا شد. مولانا درباره اش فرموده: "شمس تبریز، تو را عشق شناسد نه خرد." اما پرتو این خورشید در مولانا ما را از روایات مجعول تذکره نویسان و مریدان قصه باره بی نیاز می سازد. اگر تولد دوباره مولانا مرهون برخورد با شمس است، جاودانگی نام شمس نیز حاصل ملاقات او با مولاناست. هر چند شمس از زمره وارستگی بود که می گوید: گو نماند زمن این نام، چه خواهد بودن؟

آنچه مسلم است شمس در بیست و هفتم جمادی الاخره سال ۶۴۲ هـ ق از قونیه بار سفر بسته و بدین سان، در این بار، حداکثر شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است. علت رفتن شمس از قونیه روشن نیست. این قدر هست که مردم جادوگر و ساحر شمی دانستند و مریدان بر او تشنیع می زدند و اهل زمانه ملامتش می کردند و بدینگونه جانش در خطر بوده است. باری آن غریب جهان معنی به دمشق پناه برد و مولانا را به درد فراق گرفتار ساخت. در شعر مولانا طوماری است به درازای ابد که نقش "تومرو" در آن تکرار شده است.

گویا تنها پس از یک ماه مولانا خبر یافت که شمس در دمشق است و نامه ها و پیامهای بسیاری برایش فرستاد. مریدان و یاران از ملال خاطر مولانا ناراحت بودند و از رفتاری که نسبت به شمس داشتند پشیمان و عذر خواه گشتند. پس مولانا فرزند خود، سلطان ولد، را به جستجوی شمس به دمشق فرستاد. شمس پس از حدود پانزده ماه که در آنجا بود پذیرفت و روانه قونیه شد. اما این بار نیز با جهل و تعصب عوام روبرو شد و ناگزیر به سال ۶۴۵ از قونیه غایب گردید و دانسته نبود که به کجا رفته مولانا پس از جستجوی بسیار، سر به شیدایی بر آورد. انبوهی از شعرهای دیوان در حقیقت گزارش همین روزها و لحظات شیدایی است.

صلاح الدین زرکوب

پس از غیبت شمس تبریزی، شورمایه جان مولانا دیدار صلاح الدین زرکوب بوده است. وی مردی بود عامی، ساده دل و پاکجان که قفل را "قلف" و مبتلا را "مفتلا" می گفت. توجه مولانا به او چندان بود که آتش حسد را در دل بسیاری از پیرامونیان مولانا بر افروخت. بیش از ۷۰ غزل از غزل های مولانا به نام صلاح الدین زیور گرفته و این از درجه دلبستگی مولانا به وی خبر می دهد. این شیفتگی ده سال یعنی تا پایان عمر صلاح الدین دوام یافت.

حسام الدین چلبی

روح ناآرام مولانا همچنان در جستجوی مضراب تازه ای بود و آن با جاذبه حسام الدین به حاصل آمد. حسام الدین از خاندانی اهل فتوت بود. وی در حیات صلاح الدین از ارادتمندان مولانا شد. پس از مرگ صلاح الدین سرود مایه جان مولانا و انگیزه پیدایش اثر عظیم او، مثنوی معنوی، یکی از بزرگ ترین آثار ذوقی و اندیشه بشری، را حاصل لحظه هایی از همین هم صحبتی می توان شمرد.

پایان زندگی

روز یکشنبه پنجم جمادی الاخره سال ۶۷۲ هـ ق هنگام غروب آفتاب، مولانا بدرود زندگی گفت. مرگش بر اثر بیماری ناگهانی بود که طبیبان از علاجش درمانده بودند. خردو کلان مردم قونیه در تشییع جنازه او حاضر بودند. مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ او زاری و شیون داشتند. مولانا در مقبره خانوادگی خفته است و جمع بسیاری از افراد خاندانش از جمله پدرش در آنجا مدفون اند در غروب روز ۵ جمادی الاخر ۶۷۲ هـ ق در سن ۶۸ سالگی در قونیه فوت کرد که الان مقبره این شاعر بزرگ قرن ششم در قونیه

(ترکیه امروزی) می باشد که محل زیارت عاشقان و شیفتگان این شاعر بزرگ هستند"

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۸۵۰/فارسی-شعر-مولانا/>